قـصّـه چیـست ؟

دلیری برای گفتن آنچه نمیتوان درزیرسُلطه اسلام گفت

==

قصه چیست : ازمشکلی،آشفتن است « آنچه نتوان گفت، هرگز»، گفتنست

فریدالدین عطار

==

قصه ، بنیادگذار فلسفه آزادی ایرانست

ادامه مطلب ....

*ما امروزه به « قصّه » اهمیتی نمیدهیم وآنراگستره کودکان وعقل کودکانه میدانیم . درحالیکه « قصّه » ، بنیاد « **فلسفه آزادی**» را درایران گذاشته است. انسان وقتی ازمشکلی درزندگی اجتماعی **آشفته شد** ، آن مشکل را باید بگوید تا راست باشد. آشفتگی از واژه «آ- شیفتن= shiftan » میآید که درپهلوی به معنای « نابسامان شدن، گرفتاردرهمی شدن، دچاربرهمزدگی شدن » است . مشکل انسان واجتماع ، همین برهم خوردگی سامان ونظم وآرایش گوهری یا ضمیرانسانهاست . آنگاه انسان ، دنبال چیزی میگردد که چه چیز، گوهروجود اورا برهم زد ،ه و توانائی اورا برای سامان دادن خود واجتماع خود، ازبین برده است . ولی **آنچه سامان گوهری اورا به هم میزند** ، **چیزیست که با زوروارهاب وخشونت(درشتی) وشمشیر،***

مسلط براوست. ازاین رو انسان ،هرگز نمیتواند ، این مشکل گوهری ووجودی خودرا بگوید ودرنگفتن نیز ، وجودش ، به کل، تبدیل به « دروغ » میشود *. این سلطه شریعت اسلام برروان وخرد وضمیر ایرانی است که « جان وخرد ، خود آرایش را به هم زده » و درست این مشکل اصلی اوست که نمیتواند هیچگاه بگوید. ولی فرهنگ ایران ، « ارتای خوشه = اردیبهشت » را، خدای ایران میدانست، که خودِ نامش ارتا ، به معنای 1- راستی و2- داد(نظم وعدالت وقانون) است ، درست این ارتا، تخم آتش یا جان هرانسانیست .* ***خدا، راست است ،چون خودش ، تبدیل به گیتی میشود . این معنای راستی است*** *. ازاین رو، راستی ،پیدایش گوهروضمیر هرانسانی ، درگیتی است . انسان، هنگامی راست هست ، که دراجتماع بشکوفد و قانون وحقوق ونظام وحکومت بشود . انسان، هنگامی راست است که قانون بگزارد ونظام وسامان اجتماع واقتصادو حقوق را بیافریند .* ***آنچه را ایرانی ، راستی میگفت ، امروزه ، آزادی میگویند .*** *وعرفای ما ، درست میخواستند که « آنچه را شریعت شمشیربدست اسلام نمیگذارد گفته بشود» ، در« قصه ها » بگویند . این قصه ها ، « فلسفه آزادی روان وخرد وضمیر ایرانی ازشریعت اسلام » است . چرا نمیشود آنچه که درگوهرانسانست، گفت ؟ چون اسلام با « ارشاد» ، همه انسانهارا دراجتماع ، دشمن آزادی خودشان میسازد . آنگاه ، جامعه اسلامی ، با دست خودش ، دهان آزادی وراستی هرانسانی را درهم میکوبد که بخواهد ، مشکل بنیادی اجتماع را بگوید ، و « قصه » را هم « مشغله کودکان صغیر » ساخته است .*